

بازار جهانی زنان: به سوی برابری

آنچه امروز زنان، در راه مبارزه برای دستیابی به حقوق حقه و جایگاه مناسب خود بدان پی برده‌اند، این امر است که نابرابری و فرودستی‌ای که زنان دچار آنند، از جمله ناشی از تفاوت در نگاهی است که به آنان، از بدو تولد و در طول عمر خود و در مقایسه با مردان می‌شود؛ و اهم مبارزات آنان در حوزه اجتماعی و فرهنگی ناظر بر تصحیح و تغییر این نگاه و ایجاد یک بینش برابر و درخور به موجودیت زن بوده‌است. مبارزان جنبش زنان، اشکال و ابزارهای مختلفی را در این پیکار به کار گرفته‌اند. طی دو دهه گذشته، آنان به این نتیجه رسیده‌اند که این دگرگونی باید در حیطه تولید و توزیع دانش نیز به وجود آید. حاصل تجربه نامبرده و نیز این اصل که زنان از دانش متعارف و طبقه‌بندی شده‌ای که مردان برای خود ساخته‌اند، یا نادیده گرفته یا کنار گذاشته شده‌اند و همچنین بر اساس این تفکر که علم و پژوهش سنتی «دربارۀ زنان» بوده‌است و نه «برای زنان»، از جمله باعث شد که ایجاد رشته مطالعات زنان به یکی از خواسته‌های جنبش فمینیستی در جهان تبدیل و در تعدادی از کشورهای جهان و دراروپا و آمریکا به حیطه تولید دانش رسمی وارد شود.^۱ از این منظر تأسیس رشته مطالعات زنان در ایران و در سه مؤسسه آموزش عالی در سال تحصیلی ۸۱-۸۰ هر چند غیره منتظره می‌نماید می‌توانست به منزله موفقیتی برای جنبش فمینیستی

در ایران به شمار آید. به عبارت دیگر تأسیس یک چنین رشته‌ای می‌توانست به منزله پیروزی برای نیم قرن تلاش زنان ایرانی در فاصله دو انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی ۵۷ و همچنین مبارزات آنچه نام فمینیسم اسلامی بر آن می‌گذارند و در دو دهه اخیر فعال بود به شمار آید^۱ اما این موضوع بیش و پیش از آنکه مورد استقبال قرارگیرد، نه فقط انتقادات گسترده‌ای را از طرف فعالان و صاحب‌نظران حرکت فمینیستی ایران پیرامون نحوه تأسیس، دروس انتخاب شده، اساتیدی که تعیین شدند و غیره برانگیخت؛ بلکه در طی بحث‌هایی که انجام شد، روشن گشت که نمی‌توان به هیچ روی آن را نه قدمی در بازشناسی وجود جنبش زنان در ایران به شمار آورد، نه به منزله دستاوردهای آن و نه بیانگر پیوندی با خواست آنان. به این انتقادات و روشنگری‌ها در بخش اول مقاله خواهیم پرداخت. در عین حال، پرسش اصلی این است که این حرکت را چگونه می‌توان در ارتباط با کل جنبش فمینیستی ایران فهمید. یعنی بحثی که بخش دوم این مقاله را تشکیل خواهد داد و سپس نتیجه‌گیری مقاله که در بخش سوم خواهد آمد.

بازتاب شکل‌گیری رشته مطالعات زنان در ایران

خبر تأسیس رشته مطالعات زنان در چارچوب رسمی دانشگاهی در ایران که در ۱۹ دی ۱۳۷۸ در مقطع کارشناسی ارشد به تصویب شورای عالی برنامه ریزی وزارت فرهنگ و آموزش عالی رسیده بود و از سال تحصیلی ۸۰-۸۱ به اجرا درآمد، می‌توانست مهم‌ترین خبر در حوزه مسائل زنان در یک کشور اسلامی به شمار آید. ایران در سال‌های اخیر چندین بار با انجام تحرکاتی که از یک کشور اسلامی و انقلابی انتظار آن نمی‌رفته است، ناظران علاقمند را متعجب کرده است. از این جمله‌اند انتخاب یک رئیس جمهور اصلاح طلب که در اولین ماه‌های زمامداری‌اش با افشای دست داشتن وزارت اطلاعات در قتل‌های زنجیره‌ای تعدادی از روشنفکران لائیک، تعلق خاطر خویش را به پایان دادن به عملکرد گروه‌های فشار خشن و غیرقانونی نشان داد و از آن روز نیز تلاش می‌کند که هم در حوزه بین‌المللی و هم در درون کشور گفت و گو را جانشین رودررویی دیدگاه‌های مختلف بکند. در سطحی محدودتر و نزدیک‌تر به موضوع مورد توجه ما در این مقاله، باز هم ایران بود که پرچمدار برگزاری اولین المپیک زنان مسلمان شد تا نشان دهد که اسلام با اعتلای فیزیکی زن معاندتی ندارد. پس چندان هم جای تعجب نبود اگر در حوزه مطالعات زنان نیز، دولت اسلامی ایران از خود برای تأسیس رشته‌ای دانشگاهی به همین نام تحرکی نشان دهد و قدمی دیگر در اثبات ادعایش مبنی بر امکان آشتی اسلام و نیازهای دنیای مدرن بردارد.

اما این خبر نه فقط با واکنش‌های مثبت روبرو نشد که انتقادهای جدی‌ای را نیز در میان تمامی دست‌اندرکاران و فعالان جنبش زنان از طیف‌های مختلف و حتی در خارج از ایران برانگیخت. این واکنش‌ها از پرسش‌های اساسی‌ای در مورد چرایی و چگونگی این تصمیم‌گیری تا محتوای برنامه‌درسی و نحوه انتخاب دانشجو و استاد را در بر می‌گرفت. افسانه نجم‌آبادی از فعالان جنبش زنان ایران و محققان این رشته که در خارج از کشور به سرمایه‌برد به درستی خاطر نشان می‌کند که در کشورهای غربی‌ای که اقدام به تأسیس این رشته کرده‌اند "اولین کادرهای دانشگاهی از میان زنانی انتخاب شدند که سال‌ها به پژوهش مستقل درباره زنان مشغول بودند. یکی از دلایل مهم آفرینندگی و موفقیت این رشته در دودهمه اخیر آن است که نسل اول برنامه‌ریزان و استادان این رشته عموماً از میان افراد پرکار و با تجربه مسائل زنان بودند."^۴ هم‌او یادآور می‌شود که همواره پیوندی واقعی میان جنبش‌های زنان و آکادمی وجود دارد، چرا که علت وجودی این رشته دانشگاهی، همان مطالباتی بوده که در عینیت زندگی پاسخ نیافته و از این جهت همسویی تنگاتنگی در پیشبرد مباحث میان دانشگاه و جنبش وجود دارد. در واقع، به دلیل آگاهی از منشاء و هدف ایجاد مطالعات زنان به عنوان یک رشته دانشگاهی یک حس مسئولیتی از سوی دانشجویان و استادان نسبت به این دستاورد جنبش احساس می‌شود: "اگر جز این بود چه بسا دانشگاهیانی برای کنترل برنامه‌های آموزشی و کسب قدرت این برنامه‌ها را در دست می‌گرفتند و تأسیس این رشته در دانشگاه‌ها می‌توانست جنبه نمایشی پیدا کند."^۴



عدم پیوند با جنبش زنان در ایران، کنترل برنامه‌های آموزشی، دخالت مستقیم قدرت و دست آخر نمایشی بودن دقیقاً همان چیزهایی است که دائماً در رابطه با ارزیابی جوانب مختلف شکل‌گیری این رشته به آن بر می‌خوریم. یعنی هم به هنگام بررسی کسانی که قرار است مخاطبان این رشته باشند و هم به هنگام ارزیابی محتوای دروس و در آخر به هنگام دقت در نحوه قرار گرفتن این رشته در کنار سایر رشته‌های دانشگاهی همین نوع انتقادات بازگو می‌شوند؛

شهلا اعزازی، استاد دانشگاه علامه طباطبایی که می‌توان او را در زمره پژوهشگران حوزه مطالعات زنان در ایران به شمار آورد در مقاله‌ای که آن هم در نشریه *زنان* منتشر شد، سه فرض را در ارتباط با دلیل تأسیس این رشته مطرح می‌کند و سپس^۵ به ارزیابی این فرضیه‌ها از طریق استناد به آنچه عملاً اتفاق افتاد می‌پردازد. اعزازی می‌نویسد: "یکی از دلایل می‌تواند این باشد که طی سال‌های اخیر "مسئله زن" در ایران به رسمیت شناخته شده‌است و این تمایل وجود دارد که بررسی نظریه‌های موجود و کاربرد روش‌های تحقیق علمی برای زنان به حل مسائل و مشکلات زنان مدد رساند". او سپس به دو دلیل دیگر که از خوشبینی کمتری برخوردارند، اشاره می‌کند: "دلیل دوم می‌تواند کاملاً بر خلاف دلیل اول باشد، یعنی رشته مطالعات زنان نه در خدمت حل مشکلات و مسائل واقعی زنان که برای توجیه، و طبیعی جلوه دادن وضعیت موجود تأسیس می‌شود. و دلیل سوم می‌تواند قرار گرفتن در آمار سازمان‌های جهانی باشد زیرا در آمارهای ارائه شده به سازمان‌های جهانی صرفاً به وجود رشته تحصیلی مطالعات زنان اکتفا می‌شود و توضیحی درباره محتوای دروس داده نمی‌شود".^۶ او سپس خاطر نشان می‌کند که نه در تنظیم رشته و نه در تدوین دروس از کسانی که سوابق فعالیت و تجربه در این زمینه داشتند، بهره‌ای گرفته نشده است. پس مسلم است که نه شناسایی کردن جنبش زنان ایران و نه شناخت و تعمیق مشکلات برای ارائه راه‌حل‌های مناسب مد نظر نبوده‌است.^۷ به عبارت دیگر هدف یا همان نمایش بین‌المللی بوده است یا توجیه‌کننده وضع موجود تا تغییر و تحول آن.

در مصاحبه‌ای که با وی انجام دادم او با یادآوری تأثیر منفی این عملکرد بر انتخاب اساتید و سپس دانشجویان این رشته بر داوری پیشین خود مهر تأیید می‌زند. شهلا اعزازی به صحبت‌هایی که با مسئولان این رشته داشته اشاره می‌کند و می‌گوید: "ما به مسئولین گفتیم که آخر این چگونه‌است که ما برای رشته دانشجو گرفته‌ایم، اما نه گروه برای این رشته داریم نه تنظیم مطالب درسی انجام شده‌است، نه استادها مشخص‌اند- می‌دانید که پیدا کردن استاد در این رشته سخت است- و هر چه گفتیم جواب دادند که نه مشکلی نیست، حالا رسیدگی می‌کنیم و فرصت داریم".^۸ وی که می‌توان گفت از منظر آن گروه از زنانی در ایران صحبت می‌کند که به نحوی امیدوار بودند آرام آرام و از طریق تأثیرگذاری بر نهادهای دولتی به بهبود وضع زنان در ایران نائل شوند در این مصاحبه به واقعیتی اشاره

می‌کند که شیوه تأسیس رشته مطالعات زنان، نه فقط زنان فعال در حوزه‌های غیردولتی که کسانی را که فعالیت خود را در چارچوب محدودتر دولت متمرکز کرده بودند نیز نا امید کرده‌است: «سال‌هاست در همین دولت و با همین تفکر اسلامی در تمامی وزارتخانه‌ها یک مرکز امور زنان وجود دارد و خانم‌های دارای طیف‌های مختلف فکری در آن فعال هستند، خوب یا بد دارند کار می‌کنند و به موضوع علاقمندند. اینان اگر می‌دانستند، شرکت می‌کردند و اگر شرکت می‌کردند بی شک مبتنی بر علاقه و زمینه فعالیت شان بود و اصولاً باید این طیف می‌آمدند که بتوانند در جایی که هستند مثبت واقع شوند.»^۱ اما شهلا اعزازی تنها منتقد دانشگاهی نیست، زهرا رهنورد، همسر میرحسین موسوی که در طی هشت سال در سمت نخست وزیری دولت جمهوری اسلامی فعال بود نیز داوری بهتری راجع به نتیجه کار ندارد. جالب این که زهرا رهنورد که هم اکنون رئیس دانشگاه الزهراست - تنها دانشگاه تک جنسیتی و اختصاصی زنان در ایران - خود در زمره گروهی بود که از ۶ سال پیش در فکر تأسیس رشته مطالعات زنان بوده‌اند. او با اشاره به اینکه دانشجویان انتخاب شده نه به صورت مجزا بلکه در کنار دانشجویان رشته جامعه‌شناسی قرار داده شده‌اند، می‌گوید: «به نظر من چنین گزینشی نادرست است... وزارت علوم تنظیم مجدد گرایش‌ها را به دانشگاه الزهرا پیشنهاد کرده‌بود اما متأسفانه پیش از انجام تغییرات در برنامه پیشنهادی همان مصوبه قدیمی را به دانشگاه ابلاغ کرد ... اصلاً قبل از اینکه نظرم را بگویم کارهایشان انجام شده بود، یعنی دانشجویها را انتخاب کرده‌بودند بنابراین اولین دوره‌ای است که رشته مطالعات زنان در این دانشگاه تدریس می‌شود ولی انتخاب شده نیست.»^۱



داوری ها در مورد محتوای دروس بهتر از داوری ها در مورد شیوه تأسیس نیست: «دروس ارائه شده در این رشته چندان شباهتی به دروسی که در دانشگاه‌های معتبر جهان تدریس می‌شود، ندارد، اما مهم‌تر آن که حتی برگرفته از مسائل و مشکلات زنان در جامعه ایران نیز نیست و کمترین کوششی در جهت شناساندن مشکلات زنان ایران در این دروس مشاهده نمی‌شود.»^{۱۱} تا زمانی که به محتوای دروسی که برای این رشته تعیین شده‌است نگاهی نیاندازیم، به دلیل این همه مخالفت و انتقاد دقیقاً بی‌نمی‌بریم. در مورد محتوای رشته مورد حتی دانشجویانی که در این رشته پذیرفته شده‌اند نیز به صدا در آمده‌اند: "درس‌هایی که برای ما ارائه می‌شوند هیچ‌کدام آن به مطالعات زنان ارتباطی ندارد، مثلاً عربی. زبان عربی به چه کاری در این رشته می‌آید؟ آن‌هم در حدی که استاد مربوطه که هیچ مطالعه‌ای هم در زمینه زنان ندارد، یک متن عربی را جلوی ما می‌گذارد و می‌گوید اعراب‌گذاری کنید! با این نوع تدریس نه زبان عربی یاد می‌گیریم نه چیز دیگری!"^{۱۲} یکی دیگر از دانشجویان می‌گوید: "تمام دروسی را که ما در دوران کارشناسی گذرانده‌ایم، مجدداً در اینجا می‌گذرانیم، فقط دو واحد عربی اضافه شده. روش تحقیق هم که می‌خوانیم همان است که در دوران کارشناسی خواندیم، در صورتی که در مسائل زنان باید روش تحقیق کیفی تدریس شود."^{۱۳} یکی دیگر از دانشجویان با تلخی یادآور می‌شود که "رشته مطالعات زنان برخاسته از فمینیسم است"^{۱۴} اما دروسی که در این رشته به نگرش‌های فمینیستی پردازد، وجود ندارد.

در طی مصاحبه‌هایی که پیرو اعلام تأسیس رشته با صاحب‌نظران و فعالان انجام گرفت و مقالاتی که نوشته شد، روشن گشت که شیوه انتخاب استادان نیز به راه بهتری نرفته است. خلاصه اینکه شش ماه پس از اعلان تأسیس این رشته، برای اکثر قریب به اتفاق صاحب نظران مختلف جنبش زنان در ایران آشکار شد که "آرزوی تربیت نیروی انسانی متخصص در زمینه‌های مورد نظر طراحان این رشته، با وجود دروس و گرایش‌های طراحی شده هرگز تحقق نخواهد یافت."^{۱۴} و به عبارت دیگر، این رشته، از مطالعات زنان تنها همان نامش را به دوش می‌کشد و بس.

اکنون این پرسش پیش می‌آید که با توجه به این همه ضعف آشکار و ناتوانی، چرا وزارت علوم دست به یک چنین کاری زد؟ واقعاً و به قول یکی از کارشناسان در حوزه زنان "باید پرسید چه ضرورت‌هایی برنامه‌ریزان وزارت علوم را به سمت راه‌اندازی این رشته کشانده‌است؟"^{۱۵} حتی اگر فرض را بر این نیز بگذاریم که جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کند برای بهبود شاخص‌های بین‌المللی‌اش دست به کارهایی بزند که آمادگی‌اش را ندارد، باز هم تأسیس رشته مطالعات زنان بدون یک حداقل آمادگی اگر نه کاری عبث بلکه نقض غرضی به نظر می‌رسد. استدلال کسانی نیز که در پشت این تلاش، بالا رفتن رده ایران را در رده بندی‌های بین‌المللی می‌بینند چندان صحیح به نظر

نمی‌رسد. زیرا وجود یا عدم وجود این رشته در یک کشور شاخص شناخته‌نشده و غرض شده و مهمی برای رده‌بندی کشورها نیست.

برای توضیح این مسئله باید اولاً به تاریخچهٔ یک چنین تفکری در ایران رجوع کرد و دوم به وضعیت جنبش زنان در زمانی که فکر تأسیس این رشته مطرح شد و این بحثی است که در ادامه نوشته‌ی پیگیری خواهد شد.

طراحان اولیه و پیشینهٔ کار

فکر اولیهٔ این حرکت یعنی پیشنهاد برای ایجاد رشتهٔ مطالعات زنان اولین بار از سوی مرکز مطالعات زنان و به مدیریت منیر آمدی و اعضای آن و با همفکری کارشناسانی مانند خانم‌ها معصومه ابتکار، منیره گرجی، زهرا رهنورد، گوهرالشریعه دستغیب، زهرا شجاعی، شهلا غروی، شکوه نوایی‌نژاد و استادانی از حوزه علمیهٔ قم آقایان آکوچکیان و مهریزی بوده است که در سال ۱۳۷۴ مطرح شد؛ که طی جلسات متعددی که حدود دو سال ادامه داشت طرح اولیهٔ آن در تابستان ۱۳۷۵ آماده و به پیشنهاد اعضای مرکز به وزارت فرهنگ و آموزش عالی ارائه شد.

اما این افراد چه کسانی بودند و اصولاً در کجای منظومه‌ای که جنبش زنان ایران را تشکیل می‌دهد قرار می‌گیرند؟ چرا اینان دست به این کار زدند و آیا قدم گذاشتن شان در این راه پیرو تجارب پیشینی بود؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها باید به تاریخ و روند فعالیت‌های زنان در ایران پس از انقلاب بازگردیم و ببینیم که وضعیت این فعالیت‌ها و نیز مباحث مطرح شده و همچنین تفکر غالب بر جنبش زنان در ایران در همین سال‌ها یعنی در آغاز دهه ۱۳۷۰ چگونه بوده است.

xxxxxxxxxxxxxxxx

جنبش زنان ایران در آغاز دهه ۱۳۷۰ با یک بحران جدی روبرو شد که می‌توان آن را بحران «الگویابی» نامید^{۱۶} در واقع آنچه نام الگویابی بر آن گذاشته‌ایم، آن خط و مشی‌ای بود که از یک سال پس از انقلاب به صورت اندیشه غالب بر حرکت زنان در ایران مستولی گشت. پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ جنبش اسلامی در حوزهٔ زنان به سرعت و گاه با خشونت بسیار، سایر دیدگاه‌های دیگر را از صحنه بیرون راند. اولین دیدگاهی که از صحنه بیرون رانده شد، دیدگاه غالب در دوران سلطنتی بود که در سال‌های آخر حکومت پهلوی در ارتباط با برابری حقوق زنان دستاوردهایی نیز به دست آورده بود؛ از آن جمله در زمینه تأسیس دادگاه خانواده^{۱۷}. از آنجا که تمامی فعالان این دیدگاه کم و بیش با حکومت سلطنتی ارتباطی تنگاتنگ داشتند، نیروهای انقلابی برای حذف آنان از صحنهٔ اجتماع بر همین ارتباط تأکید کرده و نه فقط دیدگاه آنان که خود افراد را نیز از بازی بیرون گذاشتند. دیدگاه دیگری که

حذف شد. دیدگاه نیروهای چپ بود. البته باید اذعان داشت که خود این نیروها نیز از آنجا که برای مسئله زنان اولویت قائل نمی شدند در این کنار گذاشته شدن بی تقصیر نبودند.^{۱۸} در هنگامه این درگیری‌ها بود که قوانین اساسی، مدنی و جزای حکومت جدید به تصویب رسید. قوانینی که در آنها نزول مقام زن و عدم برخورداری اش از حقوق برابر با مرد موج می‌زند. تصویب یک چنین قوانینی تا حدودی مرکز ثقل گفتارهای مربوط به زن را از درگیری میان دیدگاه‌های مختلف (که البته دیگر بخشی از آن نیز به کناری زده شده بود) به سمت آنچه واقعاً در حال رخ دادن بود سوق داد. از همین دوران است که شاهد تلاش زنان مسلمان هستیم برای مقابله با وضعیت فرودستی که به یمن این قوانین برای شان پیش آمده بود. مقابله با این وضعیت در چارچوب گفتاری همان چیزی شکل گرفت که آن را الگوسازی نامیدیم و به معنای تلاش برای ساختن آن چیزی است که قرار بود "الگوی زن مسلمان" باشد. اولین مقالاتی که در این زمینه منتشر شد، مصادف است با دوران جنگ. صحبت از زنانی است که "در پرتو مکتب اسلام پرورده شده و فاطمه‌ها و زینب‌ها را الگو داشتند و دریافتند که برای اثبات شخصیت خویش باید در صحنه مبارزه همه جا همپای مرد بود و هنگام غیبت او میاندار"^{۱۹}. در این دوره الگو، الگویی تاریخی است و محل استخراج آن صدر اسلام. در طول سال‌های جنگ، بحث‌های مربوط به زنان همانند بسیاری از دیگر مسائل سیاسی و اجتماعی به محاق فراموشی سپرده شد و جنگ بر تمام وجوه دیگر مسائل کشور سایه افکند. با پایان جنگ بار دیگر شاهد پدید آمدن تحرکی در زمینه مسائل زنان هستیم و بار دیگر موضوع دست یافتن به "الگوی زن مسلمان" مطرح می‌شود. و این بار در نشریات متعددی که یکی پس از دیگری در سال‌های بعد از جنگ منتشر می‌شدند مورد بحث قرار گرفت. فصلنامه *ند* از الزام الگوسازی هم برای "تقویت کیان خانواده و افزایش مشارکت زنان" صحبت می‌کند و هم برای جلوگیری از "بدبین شدن نسبت به فرهنگ خود و در نتیجه سوق داده شدن به سوی الگوی غربی زن"^{۲۰}

درست در همین دوره است که آرام آرام شاهد برآمدن صداهایی هستیم که یک چنین برنامه‌ای را جوابگوی نیازهای زنان نمی‌دانند و با طرح انتقاداتی به آن، شکافی را در گفتار فرادستی که به مدت قریب به پانزده سال جا را بر هر بحث دیگری تنگ کرده بود به وجود آورد. البته بودند گروه‌هایی که نه فقط به تلاش برای یافتن "الگوی زن مسلمان" ادامه دادند، بلکه همچون حرکتی که به فرار به جلو بیشتر شبیه است به جستجوی الگوی فراگیری پرداختند که بتواند "تمامی جوانب مادی و معنوی زندگی زنان"^{۲۱} را پوشش دهد. اما اکنون دیگر این تلاش که می‌توان به آن پسوند حداکثرگرایی داد، یگانه خط و مشی زنان مسلمان نبود.

در واقع اولین گروهی که به نقد روش الگوسازی تاریخی دست می‌زد، آن گروهی از زنان هستند که تحت تأثیر مباحث روشنفکران دینی و به ویژه عبدالکریم سروش قرار دارند. سروش که در آغاز انقلاب در زمره نظریه پردازان حکومت اسلامی به شمار می‌رفت، از سال‌های ۶۷-۱۳۶۶ به نقد تفسیر یکجانبه از دین برخاست و در نوشته‌های متعددی خواستار آن شد که هم عقل بشری و هم دانشی که در طی زمان به دست آورده باید به عنوان ابزاری برای تأویل و تفسیر دین به کار رود.^{۲۲} وی و پیروانش منادی مدارای بیشتر در امر اعمال دستورات دینی برآمدند. زنان این گروه در سال ۱۳۷۰ نشریه‌ای را در ایران منتشر کردند به نام *زنان* که از همان سال در زمره فعال‌ترین نشریات و تریبون‌های جنبش زنان مسلمان به شمار می‌آیند. در سال‌های بعد این نشریه با اتخاذ سیاست‌های بازتری به فضایی برای ابراز نظر زنان لائیک نیز تبدیل شد. همانطور که در آغاز این نوشته دیدیم، همین نشریه *زنان* است که با جدیت بسیار و پیگیری به بازتاب دیدگاه‌های افراد مختلف در مورد تأسیس رشته مطالعات زنان اقدام نمود. در سرمقاله اولین شماره روزنامه *زنان* که در سال ۱۳۷۰ منتشر شد می‌خوانیم: «زن امروز در برزخ دو سراب ایستاده است، در حالی که امکان انتخاب و قدرت استقلال ندارد؛ به دره هولناک خرافات و مظلومیت و جهالت درغلتد، یا به باتلاق عنق خودنمایی و بردگی و روزمرگی؟ الگوهایی هم که به او ارائه می‌شود، تصویری تاریک و روشن است که با بیدردی از دل تاریخ بیرون کشیده‌اند. برگ‌های تاریخ درباره زیستن و چگونه زیست آنان حکایت چندانی در دست ندارند و این خود نشان از مظلومیت و گمنامی الگوها دارد. با این وصف چگونه می‌توان به حدس و گمان دریافت که آنان در این زمان، اگر بودند، در هر زمینه‌ای چه می‌کردند؟»^{۲۳} این دیدگاه در سال‌های بعد توسط سایر جریان‌های فمینیستی اسلامی اتخاذ شد و *زن روز* (نشریه دولتی زنان) از «به روز کردن» و «کارآمد کردن»^{۲۴} الگوها صحبت کرد و همچنین شهلا حبیبی، مسئول دفتر امور زنان ریاست جمهوری یادآور شد که «هر نوع الگوسازی فرهنگی که متکی بر توصیف واقعیت نباشد و پیشبرد آن را به درستی شناسایی و ارزیابی نکرده باشد و یا اصولاً فاقد روشی برای دستیابی به واقعیت نباشد، نارسا و غیر علمی خواهد بود»^{۲۵}

از سال ۱۳۷۲ و در کنار این دو گروه، گروه سومی از زنان مسلمان سربرآوردند که آنان نیز از پیگیری و تلاش برای یافتن «الگوی زن مسلمان» ناامید بوده، اما راه چاره را نه در یافتن پیوندهای واقعی با مسائل جامعه بلکه در جستجوی راه علمی می‌دیدند. این گروه کار خود را با تأسیس مرکزی به نام «مرکز مطالعات زنان» و انتشار نشریه‌ای به نام *فرزانه*، ویژه *مطالعات و تحقیقات زنان* آغاز کرد. این گروه در توضیح دلیل روگردانی از الگوسازی و روی آوردن به علم می‌نویسد: «مسائل مربوط به زنان همچون صبغه‌ای دانش بشری را فراگرفته است و با تکامل و تزاید و انشعاب علوم، گسترده‌تر و عمیق‌تر

می‌شود. از همین روست که مسائل زنان می‌بایست از سازمان‌های صنفی و زنانه به درون مراکز آکادمیک و دانشگاهی نفوذ کند... و سرانجام دانش زن‌شناسی را سامان بخشد.^{۲۶}

با نگاهی به شماره‌های نشریه *فرزانه* به روشنی می‌توان دید که بیش از نیمی از مقالات همچنان به دیدگاه‌های اسلامی و دینی در مورد زن اختصاص دارند و چشم اندازه‌های به روزتر جای کمی را به عنوان مثال در مقایسه با مجله *زنان* اشغال می‌کند. علاوه بر این به هیچ روی نمی‌توان *فرزانه* را حتی پوشش‌دهنده تمامی دیدگاه‌های موجود در حوزه جنبش زنان مسلمان دانست، چه رسد به اینکه آن را بازتاب جنبش زنان ایران در کل به شمار آورد. در واقع یگانه و مهم‌ترین ویژگی این جریان آن بود که از همان آغاز کار «با پشتوانه و آموزش و پژوهش» بر لزوم گشایش باب آکادمیک در زمینه مباحث زنان «با هدف غنی‌ساختن حرکت زنان با اتکای به مطالعات آکادمیک»^{۲۷} در ایران پا فشاری می‌کرد. اینک همین جریان، یعنی مرکز مطالعات زنان است که در نقش طراح اولیه تأسیس رشته مطالعات زنان گام برداشته است. و همانطور که یادآور شدیم طرحی را در تابستان ۱۳۷۵ آماده و به پیشنهاد اعضای مرکز به وزارت فرهنگ و آموزش عالی ارائه کرد. این طرح دارای سه گرایش «زن در اسلام»، «زن در توسعه و سیاست» و «زن در خانواده» بود. پس از ارسال طرح و تا تصویب نهایی آن چانه زنی با شورای عالی برنامه ریزی ادامه پیدا می‌کند و در همین چانه‌زنی هاست که طرح علیرغم خواست و ارادهٔ جایگاه زنان همانطور که متولیان آن به تلخی یادآور می‌شوند به هر حال «این رشته چیزی که ما می‌خواستیم نشد بلکه چیزی شد که سلیقهٔ آنها می‌پسندد»^{۲۸} چرا؟

دلیل اول مسلماً همانطور که یکی از طراحان اولیه توضیح می‌دهد این است که «در جامعهٔ ما هنوز برخی معتقدند سر زن را باید در کیسه کرد که رشد فکری نداشته باشند و ایراد می‌گیرند چرا زنان در تظاهرات شرکت می‌کنند و به مدارس می‌آیند» و هم به اینکه «خیلی از اینها [هم] که ... حرف می‌زنند، وانمود می‌کنند که پشتیبان زنانند اما در عمل اینطور نیست».^{۲۹} به همین دلیل هم در واقع در اولین دور چانه‌زنی با شورای عالی برنامه ریزی، طرح پیشنهادی به طور کلی مورد مخالفت قرار می‌گیرد. پیشنهاد دهندگان می‌توانستند در همین مرحله کار را رها کرده و با رجوع به سایر جریان‌های فمینیستی اعم از مسلمانان واقع‌گرا و فعالان سکولار کار را در همان سطح و در چارچوب فعالیت یک سازمان غیردولتی سامان دهند. اما چنین نکردند و ترجیح دادند به بازبینی طرح اولیه خود پردازند و تغییراتی را در آن وارد کنند که مطلوب شورای عالی برنامه ریزی بیفتد. برای این کار سه مؤسسه یعنی مرکز مطالعات زنان، دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه الزهرا مسئولیت تنظیم و تدوین محتوای دروس را به عهده می‌گیرند تا برنامهٔ پیشنهادی خود را به وزارت علوم اعلام کنند. اما در این مرحله نیز طراحان اولیه همچنان فقط بر نیروی خود برای تأسیس آن حساب می‌کنند و به عوض عمومی کردن بحث و یاری

طلبیدن از سایر جریان‌های جنبش زنان در ایران. کشاندن بحث به مطبوعات و فشار گذاشتن به وزارت علوم که در این تاریخ دیگر وزارت علوم دولت رئیس‌جمهور اصلاح طلب، یعنی محمد خاتمی است، تنها اقدامی که می‌کنند آن است که اولاً از طرح حساسیت‌زدایی می‌کنند، یعنی به عنوان مثال "به دلیل انتقاداتی که نسبت به فمینیسم وجود داشت این واژه را با احتیاط بیشتری به کار"^۲ بردند و دوم تعجیل را مقدم بر هر نوع گسترش بحث به کل جامعه به شمار می‌آورند. تعجیلی که در انتقاد شهلا اعزازی به نحوه کار طراحان اولیه به خوبی بازگو شده است. وی که یادآور این مطلب می‌شود که در دانشگاه علامه مسئولیت کار به یک مرد سپرده شده بود، می‌گوید که اگر متولی یک زن بود "شاید در مورد این دروس یک اعتراضی می‌کرد یا در این دوسال که این رشته تصویب شده، یک نگاهی به آن دروس می‌انداخت و منابع خاص آن را تهیه می‌کرد یا اینکه از خودش می‌پرسید: چه کسی می‌خواهد این درس را بدهد؟ ویژگی این رشته در واقع این است که با سازمان‌های غیردولتی و دولتی باید تماس برقرار کرد و بگوییم ما داریم رشته‌مان را بوجود می‌آوریم شما چه کمکی به ما می‌کنید و ما چه کمکی به شما می‌توانیم بکنیم. تحقیق شما چیست؟ اولویت‌های پژوهشی‌تان چیست؟ این افراد به دور بودند از تمامی سازمان‌های دولتی و غیر دولتی. پس ما چه کرده‌ایم. به این نوع حرکت می‌گوییم شتابزده."^۳ در واقع این شتابزدگی در عملکرد طراحان اولیه کاملاً آشکار است. پرسش این است که دلیل این شتابزدگی چیست؟ پاسخ ما به این پرسش همانا ارزیابی ما از حاصل کار و نتیجه تحقیق حاضر به شمار می‌رود.



ارزیابی از حاصل کار

دلیل این شتابزدگی را باید در سه امر دید، اولی و در واقع زمینه اصلی این شتابزدگی، همان تشکیک فکری‌ای است که در بخش قبلی مقاله به آن اشاره کردیم. این تشکیک، به معنی از کف رفتن استراتژی کلانی بود که به مدت دوازده سال خط و مشی اصلی جنبش زنان مسلمان در ایران را تشکیل می‌داد. زنانی که در غیبت تقریباً مطلق نیروها و عناصر لائیک این جنبش و در تلاش برای قطع هر نوع ارتباط با تلاش‌های زنان در دوران سلطنتی، بیکه تاز صحنه اجتماعی ایران به شمار می‌رفتند. در واقع مفهوم فکری‌ای که در طی این سال‌ها، جنبش اسلامی زنان ایران امیدوار بود از طریق آن خواسته‌های زنان را پیش ببرد، در اواسط دهه هفتاد چندان به زیر پرسش کشانده شد که می‌توان از به وجود آمدن یک بحران فکری در این جنبش صحبت کرد. بحرانی، که دیدیم گروه‌های مختلف زنان مسلمان هر یک به نوعی در صدد پاسخگویی به آن برآمدند: یکی با فرار به جلو و حداکثرگرایی، دیگری با روی آوردن به "واقع‌گرایی" و سومی با این فکر که کار آکادمیک پاسخگوی نیازها خواهد بود. واقع‌گرایان که در نشریه زنان گرد آمده بودند، توانستند با رویکرد بیشتر به جامعه مدنی و تخفیف وجه دولتی خود، منبع قدرت خود را در جامعه جستند و با گشایش نسبی فضای فعالیت‌شان به برخی فعالان لائیک پرداختند. اینان هر چند در گذار از این بحران گاه به نوعی روزمرگی غلط‌دیند، اما در مجموع با استقبال نسبتاً خوب جامعه روبرو شدند و از این آزمون موفق سر بر آوردند. حداکثرگرایان همچنان به بازگو کردن شعارهای همیشگی ادامه داده و همچنان بر طبل توخالی می‌کوبند. اینان همان کسانی هستند که امروز نیز علیرغم تمامی انتقادات و ایرادات و ضعف‌ها از نحوه تأسیس رشته مطالعات زنان و عاقبتی که پیدا کرده ابراز رضایت می‌کنند.^{۲۲}

گروه سوم، یعنی همین مرکز مطالعات زنان به درستی سعی کرد پاسخ به این بحران را در تلاشی آکادمیک ببیند. اما در این راه نتوانست آنچنان که باید و شاید از دولت صرف‌نظر کند. حتی زمانی که از دولت جواب منفی شنید. به این دلیل هر چه پیش‌تر رفت، تماسش با فعالان غیر دولتی کمتر شد و بیشتر به تصمیم دولت متکی گشت. به هر رو شکل و محتوای تلاش‌ها هر چه بود، همگی در یک امر اشتراک داشتند و آن این بود که باید از راهی دیگر به غیر آنچه در این سال‌ها طی شده بود، بروند.^{۲۳}

اکنون بر زمینه این بحران است که می‌توان به ارزیابی دلیل دوم این شتابزدگی پرداخت. دلیل دوم عاجل شدن مسائل زنان در کشور بود. جامعه ایران پس از جنگ با شتاب زیادی به تلاش برای بازیابی زمان از دست رفته دست زد. با پایان یافتن جنگ نه فقط تمامی مسائل و مشکلاتی که روی آن سربوش گذاشته شده بود، رخ نموده بود، بلکه خود جنگ نیز مسائل و مشکلات بسیاری را به مسائل زنان اضافه کرده بود: همسران شهیدی که می‌دیدند حضانت فرزندان‌شان به پدر شوهر یا عمو داده می‌شود فقط

یک نمونه از این مشکلات است. به همین جهت است که طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌های اسلامی در زمینه زنان فعال شدند تا شاید بر این مشکلات فائق آیند. این مشکلات که بخش وسیعی از آنها لاینحل باقی مانده بود زمینه ساز حرکتی بود از طرف زنان ایران که به بارزترین شکلی خود را در انتخابات ۱۳۷۶ نشان داد. همه ناظران در این نظر هم عقیده‌اند که یکی از مهم‌ترین علل پیروزی کاندیدای اصلاح طلب، سید محمد خاتمی، حضور گسترده زنان در این انتخابات و رأیی بود که به وی دادند. این حضور گسترده باعث شد که دست‌اندرکاران سیاست‌گذاری کشور به عاجل بودن اقدامات لازم پی ببرند. تعجیلی که با این کلمات از سوی یکی از طراحان اولیه رشته مطالعات زنان بازگو شده است: "معتقدیم که اگر صادقانه برنامه‌ریزی بنیادی نکنیم و از زن کمک نگیریم زن عرصه را از ما می‌گیرد."^{۳۴}

اما نه زمینه بحرانی و نه لزوم دست زدن به کاری در عرصه زنان، حتی اگر با نگرانی از دست دادن هزمونی مردانه باشد، به تنهایی یک چنین شکستی را در زمینه تأسیس رشته مطالعات زنان توضیح نمی‌دهد. آن عامل سومی که برای تکمیل سناریو لازم است، همان چیزی است که می‌توان آن را نگاه پدرسالارانه به یافتن راه حل برای مسائل و مشکلات جامعه به طور اعم و مسائل زنان به طور اخص نامید. دیدگاهی که از واگذاری امور به دیگران سر باز می‌زند. نگاهی که تصور می‌کند باید به هر نحو "حرکت زنان را در جامعه و در ابعاد مختلف رهبری"^{۳۵} کرد. بحث تنها بر سر این نیست که چه کسی یا کسانی باید این کار را بکنند و این که چرا در تدوین خط و مشی این راهبرد از تمامی نیروهای اجتماعی و سیاسی اعم از اسلامی و جمهوری خواه استفاده نشد. بلکه بحث بر سر همان چیزی است که متولیان بین‌المللی رشته مطالعات زنان، دقت در آن را در زمره مهم‌ترین هدف تأسیس این رشته می‌دانند؛ یعنی اینکه آلترناتیوی را در مقابل شیوه بینش نخبه‌گرایانه تبیین و تدوین کند و نه آن که خود، ابزاری شود برای گسترش یک چنین دیدگاهی به حوزه زنان.^{۳۶} نتیجه این دید نخبه‌گرایانه به روشنی در سندی که اهداف و نقش این رشته را بازگو می‌کند، به چشم می‌خورد. همه جا صحبت از آن است که باید "کارشناسانی تربیت کرد که به مشاوره در امور سیاست‌گذاری و اجرایی کشور در امور زنان بپردازند" و سیاست‌هایی را "تدوین کنند تا دولت اجرا کند." و مواضعی را به "صورت علمی تدوین کنند که دولت اسلامی ایران در داخل و خارج اتخاذ نماید"^{۳۷}. یعنی دانشی را تدوین کند که در اختیار قدرت باشد. حال آن که مطالعات زنان رشته‌ای است که دانش را برای نقد قدرت می‌خواهد و نه تعمیم و تحکیم و گسترش بیش از پیش آن.

XXXXXXXXXXXXX

واقعیت آن است که دست اندرکاران اولیه تأسیس رشته مطالعات زنان از این رو به این اقدام دست زدند تا راهی را پیش پای جامعه ایران قرار دهند. جامعه‌ای که نه فقط از هشت سال جنگ فرسایشی بیرون آمده بود بلکه و شاید مهم تر از آن نشانه‌هایی حاکی از رودر رو شدن با بحران‌های ارزشی نیز در آن به چشم می‌خورد. این بحران ارزشی که آرام آرام در این دوران شروع به آشکار شدن خود کرد و در حوزه‌های مختلف فکری و فرهنگی جامعه به صورت بروز روشنفکران دینی، بحث پیرامون نوع حکومت مطلوب و توانایی اسلام در پذیرش دموکراسی بازتاب یافت، در زمینه مسائل زنان با نقد روزافزون تلاش برای یافتن "الگوی زن مسلمان" همراه شد. از همان اوایل سال‌های دهه هفتاد، آشکار شد که جنبشی که حول یک چنین تلاشی شکل گرفته بود و با یک چنین ادعایی سایر جریان‌های فمینیستی را کنار گذاشته بود، رو به احتضار داشت. اکنون باید تفکراتی دیگر سربلند می‌کردند تا به نیازهای بر زمین مانده زنان کشور پاسخ دهند و این هر چه سریع تر. قدم اول در این راه می‌بایست جستجوی مسائل و مشکلات واقعی را شامل می‌شد و این نیز ممکن نبود مگر آن که به تمامی جریان‌هایی که برای بهبود وضع زنان در جامعه فعالیت می‌کردند امکان طرح و بیان آراءشان داده شود. کاری که تا حدودی ماهنامه زنان انجام داد و به همین دلیل نیز با استقبال بیشتری از سایر جریان‌های اسلامی زنان روبرو گشت. کسانی که راه حل مواجهه با مسائل را در تأسیس رشته مطالعات زنان دیدند، این راه را بر نگزیدند. آنان ترجیح دادند همانند سال‌های اول انقلاب که با تکیه بر نیروی دولت دیگر جریان‌ها را از صحنه خارج شدند و حرکت و حضور زنان در انقلاب را به یک سو مصادره شد، این بار نیز با تکیه بر همان ابزار، جنبشی را که از جنبه نظری در حال احتضار بود و اما در عمل همچون بمبی ساعتی در شرف انفجار، به نفع خود مصادره کنند. درست است که اینبار این مصادره وجه خشونت‌آمیز آشکاری نداشت: به این معنا که به واسطه دانشگاه انجام می‌گرفت و نه باندهایی که به تجمعات زنان حمله‌ور می‌شدند. اما این دانشگاه همان دانشگاهی است که هنوز برای ورود به آن به ویژه در سطح کارشناسی ارشد (یعنی همان سطحی که برای مطالعات زنان تعیین شده است) افراد مجبور به گذشتن از صافی‌های گزینشی هستند.

شاید - و این تا حدودی از خلال بحث‌های بنیانگذاران این رشته قابل رؤیت است - اینان خود به بازی خطرناکی که به آن دست می‌زدند، آگاه نبودند و به نیت خیر خودشان مبنی بر لزوم تولید دانش در زمینه زنان بیشتر توجه داشتند تا نوع دانشی که دانشگاه‌های ایران می‌توانند با تمامی محدودیت‌های ایدئولوژیک به ویژه در رشته‌های علوم انسانی تولید کنند. شاید آنان می‌خواستند دانشی تولید شود که نهایتاً به قدرتمند شدن جامعه مدنی بیانجامد و در مقابل قدرت دولت بایستد.

اما دولت نشان داد که توان ایجاد فضا برای یک چنین تولید و بازتولید دانش را ندارد. او به دانش و کادرهایی نیاز دارد که پایه‌هایش را که با توجه به خواست‌های روز افزون عمومی متزلزل می‌شد، تحکیم کند.

در واقع، دلیل شکست کسانی که با نیت خیر یافتن راه حل آکادمیک برای مشکلات کشور در زمینه زنان اقدام کردند این بود که در این راه با دو محدودیت جدی روبرو شدند: از یک طرف، محدود به دولتی بودند که علیرغم اصلاح‌طلبی نمی‌توانست در گفتارهای بنیانی‌اش تجدیدنظر جدی کند، مگر با قبول خطرپذیری در زمینه تضعیف مشروعیت دینی‌اش و از سوی دیگر محدود به ناتوانی‌اش در ادغام دیدگاه‌های مختلفی که در این زمینه در جامعه وجود داشتند. چرا که این جریان خود حضور اجتماعی‌اش را مدیون همان دولت و دستگاه و کارکرد آکادمیک آن بود. مؤسسان رشته مطالعات زنان که نتوانستند یا نخواستند بر هیچ یک از این محدودیت‌ها فائق آیند، چاره‌ای جز این نداشتند که ببینند حاصل کارشان را نه نیت خیرشان بلکه همان محدودیت‌ها شکل داد. سرنوشتی که بی‌شبهت به سرنوشت سایر تلاش‌های اصلاح‌طلبانه‌ای که در دیگر زمینه‌ها از زمان انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری صورت می‌گیرد، نیست. تلاش‌هایی که همگی از سوی برخاسته از این آگاهی هستند که دیگر نمی‌توان با همان بینش دهه اول انقلاب ادامه کار داد و از سوی دیگر ناشی از نیاز عاجل مردم به حل‌شدن مسائل و مشکلات‌شان. اگر زنان نتوانستند در این تلاش خود با موفقیت همراه شوند و تا بدین‌سان راهی پیش پای دولتمردان قرار دهند، دست کم ضعف‌های یک چنین راه‌هایی را آشکار کردند و آنقدر نیز شهامت داشتند که خود، اولین و سخت‌ترین منتقدان آن باشند. به همین جهت نیز با مشاهده این شکست، گرد هم آمدند و این بار بدون اتکاء به دولت، کلاس‌هایی را در همان مرکز مطالعات زنان تشکیل داده‌اند تا اساتید رشته‌های مختلف علوم انسانی را نسبت به اهمیت و دیدگاه مطالعات زنان آگاه سازد. تجربه جدیدی که آن را نیز باید پی گرفت.

تفتک ۲۱

یادداشت:

1 - Victoria Robinson & Diane Richardson (ed.), *Introducing Women's Studies*, Mc Millan Press Limited, 2nd Edition, 1997, London.

۲. برای آگاهی از خواسته‌های زنان ایرانی در خلال انقلاب مشروطه بنگرید به:

Janet Afary, *Iranian Constitutional revolution 1906-1911, Grassroot Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism*, New York, Columbia University Press, 1996.

و برای آگاهی از وضعیت جنبش زنان و دستاوردهای متاخر آنها بنگرید به:

۳. گفت و گو با افسانه نجم‌آبادی، همسویی مطالعات زنان با جنبش زنان، *زنان* شماره ۷۹، شهریور ۸۰، ص ۴۳.

۴. همان، ص ۴۴.
۵. دکتر شهلا اعزازی، «مطالعات زنان: امکانی برای تحکیم یا تغییر شرایط اجتماعی موجود؟» *زنان*، شماره ۷۹، شهریور ۸۰، ص ۴۰.
۶. همان.
۷. مصاحبه اختصاصی با خانم دکتر شهلا اعزازی، ۴ آذر ۱۳۸۰.
۸. همان.
۹. گفت و گو با زهرا رهنورد. «به تلاش بی‌امان ما بهایی داده نشد.» *زنان* شماره ۸۱، آبان ۸۰، ص ۴۱.
۱۰. دکتر شهلا اعزازی، «مطالعات زنان: امکانی برای تحکیم یا تغییر شرایط اجتماعی موجود؟» *زنان*، شماره ۷۹، شهریور ۸۰، ص ۴۰.
۱۱. در مصاحبه اختصاصی با خانم دکتر شهلا اعزازی.
۱۲. پروین اردلان، رشته مطالعات زنان: مهمان ناخوانده رشته علوم اجتماعی، *زنان* شماره ۸۳، دی ۸۰، ص ۳۴.
۱۳. همان، ص ۳۲.
۱۴. دکتر زاله شادی طلب، «رشته مطالعات زنان: تغییر یا توجیه وضع موجود؟» *زنان*، شماره ۸۳، دی ۱۳۸۰، ص ۳۱.
۱۵. دکتر ناهید مطیع، «رشته مطالعات زنان: تعلیق واقعیت یا تعیین موقعیت زنان» *زنان*، شماره ۸۰، مهر ۸۰، ص ۳۷.
۱۶. برای شرح مفصل این بحران و راه‌های برگزیده برای خروج از آن بنگرید به: زیبا جلالی نائینی، «واقع‌گرایی در گفتار فمینیستی در ایران پس از انقلاب»، فصلنامه گفتگو، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۷۶، صص ۲۸-۳۶.
- 17 - Parvin Paidar, *Women and the Political Process in the Twentieth-Century Iran*, Cambridge University Press, July 1997.
- 18 Hammed Shahidian, "The Iranian Left and the Woman Question in the Revolution of 1978-79," *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 26, 1994, pp. 223-247.
۱۹. پیام‌هاجر، شماره ۱، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹، ص ۲.
۲۰. «مصاحبه با سرکار خانم فرشته اعرابی عضو شورای مرکزی و مسئول کمیته روابط عمومی جمعیت زنان جمهوری اسلامی»، فصلنامه *ندا*، سال اول، شماره ۲، تابستان ۶۹، ص ۵۳. همچنین بنگرید به «اسلام و استکبار: تفاوت‌های اساسی در نگرش به زن»، فصلنامه *ندا*، شماره ۳، پاییز ۶۸، ص ۴۹.
۲۱. «یک سال پس از یکن»، ماهنامه *پیام زن*، سال پنجم، شماره ۵۵، مهر ۷۵، ص ۱۰.
۲۲. برای آگاهی از چکیده‌ای از آراء دکتر سروش بنگرید به:
- Afshin Matin-Asgari, "Abdolkarim Soroush and the Secularization of Islamic Thought in Iran", *Iranian Studies*, Vol. 30, No. 1-2, Winter/Spring 1997, pp.95-115. For its political ideas, see: Valla Vakili, *Debating Religion and Politics in Iran: The Political Thought of Abdolkarim Soroush*, New York, Council on Foreign Relation, 1996.
۲۳. «چشمه آگاهی اگر بجوشد»، *زنان*، سال اول، شماره ۱، بهمن ۱۳۷۰، ص ۲.
۲۴. زن روز شماره ۱۵۸۱-۱۵۸۹، ۱۲ آبان ۱۳۷۵، ص ۷-۶ و ۸۱.
۲۵. سخنرانی شهلا حبیبی، *زن و رسانه‌ها (مجموعه مقالات سمینار زن و رسانه‌ها)*، زمستان ۷۴، ناشر: دفتر امور زنان ریاست جمهوری، ص ۶.
۲۶. «چرا فرزانه؟»، *فرزانه*، ویژه مطالعات و تحقیقات مسائل زنان، شماره ۱، پاییز ۱۳۷۲، صص ۸-۳.
۲۷. گفت و گو با خانم ماشینی فعال در حوزه زنان و در زمینه رشته مطالعات زنان.

۲۸. گفت و گو با دکتر صادق آئینه‌وند، «اگر از زن کمک نگیریم، عرصه را از ما می‌گیرند». *زنان* شماره ۸۱، آبان ۸۰.

ص ۴۱.

۲۹. همان.

۳۰. همان.

۳۱. مصاحبه اختصاصی با دکتر شهلا اعزازی.

۳۲. بنگرید به مجله *زنان و تازه‌های اندیشه*، شماره‌های ۵ و بعد.

۳۳. در اینجا جای دارد از خانم اشرف گرامی زادگان نام ببریم که او نیز با استعفا از مقام سردبیری نشریه *زن روز* (که به گروه *کیهان* وابسته است و نشریه‌ای حکومتی به شمار می‌رود)، نشریه‌ای مستقل به نام *حقوق زن* تأسیس کرد و تلاش خود برای برون رفت از این بحران را تمرکز بر مسائل حقوق زنان گذاشت. همین‌طور باید از فائزه رفسنجانی، دختر رئیس جمهور ایران در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ نام برد که به عملگرایی روی آورد و حوزه‌هایی همچون ورزش زنان و سپس سیاست را به عنوان راهی برای مبارزات زنان برگزید. وی صاحب امتیاز اولین روزنامه ویژه زنان در ایران بود. *روزنامه زن* پس از چند ماه فعالیت به حکم دادگاه تعطیل شد.

۳۴. صادق آئینه‌وند، همان..

۳۵. همان

36. Pamela Abbot and Claire Wallace, *An Introduction to Sociology, Feminist Perspectives*, London and New York: Routledge, 1993, p. 225; Marcia Westcott, "Women's Studies as a Strategy for Change: Between Criticism and Vision"[1983], in Maggie Humm ed. *Modern Feminisms, Political, Literary, cultural*, New York: Columbia University Press, 1992. pp. 395-397.

۳۷. "مشخصات کلی دوره کارشناسی ارشد مطالعات زنان در ایران، درآمدی بر رشته مطالعات زنان"، *زنان* شماره ۷۹.

شهریور ۸۰، ص ۳۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی
کتابخانه

